



\* عباس اقبال آشتیانی

## سفارت نامه خوارزم

### اشاره:

دو سالی پیش قرار بود مقاله‌ای در موضوع «ماوراء النهر در منابع ایران عصر قاجار» بنگارم و در سمیناری که در تاشکند برگزار می‌شد ارائه کنم.

آن سفر به دلیل تبدیلی و سستی حقیر در نگارش مقاله صورت عمل به خود نگرفت و دیگران رفتند، چون مطلب حاضر آماده‌ای داشتند. به هر صورت مقاله نگاشته شد، ولی نوشدارویی بود بعد از مرگ سهراب!

برای نگارش مقاله مذکور به منابع دوره قاجار اعم از متون تاریخی، جغرافیای تاریخی، نشریات ادواری، آثار ترجمه شده به فارسی در عصر قاجار و گزارش کارگزاران دولتی مراجعه کرده و در این میان کتاب سفارت نامه خوارزم اثر رضا قلی‌خان هدایت بیش از پیش نظرم را جلب کرد، زیرا محتوای مطالب آن دقیقاً با موضوع مقاله مطابقت داشت و در نوع خود از بهترین گزارشهای کارگزاران دولتی بود!

پس از اتمام نگارش مقاله، در صدد تصحیح متن سفارت نامه برآمده، و مطلب را با آقای ایرانی مدیریت محترم مرکز نشر میراث مکتوب در میان گذاشتم. و برای تصویب به چاپ آن از طرف مرکز، قرار شد خلاصه‌ای در معرفی سفارت نامه و محتوا و ارزش آن و هم چنین بخشی از متن اثر هدایت را خدمتشان تقدیم کنم. در زمانی کوتاه - برخلاف عرف رایج میان ناشران - خبر تصویب چاپ سفارت نامه خوارزم همراه با دستور العملی در شیوه تصحیح و مشروط به بهره‌گیری از مقدمه و تعلیقات محقق فرانسوی این اثر یعنی شفر مطالب محتوای مقدمه برابم فرستادند.

از آن تاریخ در کنکاش و جستجوی مطالبی که درباره این اثر در نشریات ادواری ایران و یا در لابلاهای کتابهای چاپ شده برآمدم و هم چنین در صدد تهیه نسخه‌ای از آن جهت چاپ و حتی نسخ چاپی قدیمی که می‌توانست در دو مرحله سودمند باشد: نخست در تصحیح، دوم در نگارش مقدمه

در ضمن جستجو به متن چاپی از سفارت نامه خوارزم توسط شفر برخوردیم که همراه با مقدمه‌ای مفصل و ترجمه متن به زبان فرانسوی از متن سفارت نامه بود. از دوست فاضل و ارجمند زباندانم جناب روح بخشان خواهش کردم که مقدمه شفر را از زبان فرانسه به فارسی برگردانند تا از آن بتوانم سود جویم. آن بزرگوار با همه مشغله‌ای که داشتند به خواهش حقیر جامه عمل پوشاندند و در اندک مدتی مقدمه را ترجمه کرده، بیان داشتند که شفر تعلیقات مفیدی بر این اثر نوشته است. اگر لازم است آنها را نیز ترجمه کنم. حقیر نیز پیشنهاد کار مشترک را داده و ایشان هم به ترجمه تعلیقات مشغول شدند. ترجمه مقدمه و تعلیقات انشاءالله در چاپ جدید عیناً خواهد آمد.

افزون بر نسخه چاپی کتاب توسط شفر به مطلب دیگری نیز درباره این اثر دست یافتم، بسیار غنی، پر محتوا و پر نکته که در مجله یادگار لسال چهارم ش ۴، ص ۹-۱۴ ذیل «داستانهای تاریخی» و با عنوان «امیرکبیر و مرحوم هدایت» به چاپ رسیده بود. پس از مطالعه مقاله یاد شده - احتمالاً به قلم شادروان عباس اقبال آشتیانی که به حق او را باید پدر تاریخ نویسی نوین ایران دانست - مشخص شد نویسنده از هیچ نکته‌ای در نگارش غافل نبوده، به ویژه سواد متن فرمان امیرکبیر به هدایت که به منزله دستور العمل سفارت بود، در آن مقاله به چاپ رسیده است.

از آنجا که روال مرکز نشر میراث مکتوب بر آن است که مصححان می‌بایستی مطالبی در معرفی اثر تصحیحی خود نگاشته و جهت چاپ در نشریه آن مرکز، بدیشان بسپارند، حقیر نیز برای آن که از این سنت پسندیده، عدول نکند، شایسته دیدم که مطلب نگاشته شده به قلم زنده یاد اقبال را به دفتر مجله تقدیم کنم که هم یادی از آن بزرگ مرد تاریخ بشود و هم طبیعی است که مطلب نگاشته شده توسط آن مرحوم به مراتب بر نوشته‌های پراکنده این طالب علم ارجحیت دارد. با درود فراوان به روان پاک زنده یاد عباس اقبال، مقاله آن مرحوم را با هم می‌خوانیم تا گفته‌های حقیر بهتر روشن شود.

جمشید کیان فر

\* محقق و مصحح متون تاریخی و ادبی.

## امیر کبیر و مرحوم هدایت



جناب آقای مهندس بغایری عبدالرزاق خان از قول مرحوم جعفر قلی خان نیر الملک پسر مرحوم رضا قلی خان هدایت، مؤلف کتاب نفیس مجمع الفصحاء، نقل می کند که ما بین میرزا تقی خان و مرحوم هدایت به علت مأموریتی که امیر کبیر در اوان صدارت خود به هدایت داده و او از قبول آن استنکاف کرده بود، صفائی وجود نداشت، به همین علت مرحوم هدایت مدت‌ها خانه نشین بود و به سختی و پریشانی روزگار می گذاشت و از راه استقراض و فروش اثاث منزل خود زندگانی می کرد.

روزی صبح نوکر او گفت که: برای تهیه حوائج روز پولی در دست ندارد و نمی داند که از چه محل، مخارج روزانه را تأمین کند.

مرحوم هدایت به او می گوید که: این سرغلیون نقره را به بازار ببر و بفروش و با آن ترتیب حوائج شام و نهار را بده تا فردا هم خدا بزرگ است.

خادم به دستور مخدوم عمل می کند و خرج زندگانی روز و شب فراهم می شود؛ ولی فردا صبح، همان ماجرای روز قبل پیش می آید و مرحوم هدایت که وسیله دیگری برای گذران معاش در اختیار نداشته است، در ششدر حیرت فرو می ماند و واقعاً نمی داند چه کند.

مرحوم هدایت در همان حینی که در تحیر و پریشانی غرقه بود، مطلع می شود که مأموری از جانب امیر کبیر به احضار او آمده است. با سوابقی که بین این دو مرد بود و با بطش و هیبتی که هدایت در امیر سراغ داشت، با رسیدن مأمور یقین می کند که چون از کارخانه تقدیر آخرین مؤنه معیشت او با فروش سرغلیون تا همان روز صبح رسیده بود و دیگر در دفتر قضا و قدر برای او از نوع روزی چیزی مقدر نیست، لابد جلاد اجل به دست این مأمور، فرمان قطع رشته عمر او را نیز آورده و کار او در این روز به هر جهت تمام است. مرحوم هدایت تا می خواهد خود را برای حرکت وامتنال امر امیر کبیر که سرپیچی از آن حتی برای هر بی تقصیری نیز

### RELATION DE L'AMBASSADE AU KHAREZM (KHIVA)

موجب تقصیر می شد حاضر کند، چند نفر مأمور دیگر پیاپی از جانب امیر می رسند و او را به حضور می طلبند.

مرحوم هدایت به شتاب و اضطراب تمام، خود را به حضور امیر می رساند، و امیر را در اطایقی نشسته به غلیون کشیدن مشغول می بیند. همین که چشم امیر به هدایت می افتد، او را به نشستن تکلیف می کند.

مرحوم هدایت نقل کرده بوده است که: از این تکلیف امیر فهمیدم که او بر خلاف تصور من با من بر سر رضاست و امری در بین است که آن مرد بزرگ می خواهد آن را با من در میان نهد. مطمئن شدم و بر جای خود نشستم و بعد از آنکه امیر از کشیدن غلیون دست برداشت و آن را به من تعارف کرد، اطمینانم بیشتر شد. بعد از لمحهای، امیر به من گفت که: آیا برای مأموریتی به خوارزم حاضر هستی یا نه؟ بلا تأمل گفتم: آری. گفت: پس برو و تهیه سفر خود را ببین و همین که دستور سفر به تو برسد، به خارج شهر نقل مکان کن و به مقصد عازم شو.

من از آنجا که هم کسی جرأت بحث و جرّ با امیر را نداشت و هم او کسی نبود که فکر نکرده و چاره کار را نیندیشید، به دیگری مأموریتی دهد، هیچ نگفتم و به عزم منزل بیرون آمدم، ولی در راه با خود می اندیشیدم که من وسیله نهار امروز

خود را ندارم چگونه و با چه مایه‌ای اسباب سفر فردای خود را فراهم آورم. اما چون چاره‌ای دیگر نداشتیم، آشفته و نگران به جانب خانه آمدم و همین که به منزل رسیدم دو نفر مأمور را دیدم که هر یک دو کیسه سر به مهر زر در بغل به خانه من رسیده‌اند و می‌گویند که: این پول را که جمع آن دو هزار تومان اشرقی می‌شد، امیر برای تهیه اسباب سفر و مخارج راه شما فرستاده است و از من مطالبه رسید کردند. رسید را نوشتم و دادم، ولی هر قدر خواستم که از آن پول چیزی به ایشان انعام دهم قبول نکردند و گفتند که: اگر امیر بفهمد که ما این انعام و تعارف را قبول کرده‌ایم، پوست از سر ما خواهد کند. گفتم: در اینجا کسی نیست که به امیر خبر ببرد. گفتند که: این دیوارها به امیر خبر خواهند برد. انعام را نگرفتند و با رسید رفتند.

عین همین تقریر را با کمی اختلاف جناب آقای حاج مخبر السلطنه از قول مرحوم والد خود برای دوست دانشمند ما آقای دکتر غنی نقل کرده و گفته‌اند که: احضار مرحوم هدایت از جانب امیر در سه روز قبل از عید نوروز بود، روز بعد دستور سفر به او می‌رسد و مرحوم هدایت روز سیزده عید به دولا ب نقل مکان می‌کند و روز چهارده، دستوره‌های دیگری به عنوان حکام شاهرود و استرآباد به او سپرده می‌شود و او به

عزم خوارزم حرکت می‌نماید.

مرحوم هدایت خود در جلد دهم از روضة الصفاى ناصری در این باب چنین می‌نویسد:

محمد امین خان والی خوارزم آتانیاز محرم پیشخدمت خود را با اسبی چند ترکمانی و چرغی دو شکاری روانه کرد و تهنیت و تعزیت گفتنی گرفت ولی عریضه نه بر وفق ادب نگاشت و خود را شاهی جداگانه پنداشت، لهذا امنای دولت واجب دیدند باخبری دانا بدان ولایت روانه نمایند که از کار دور و نزدیک با خبر گردد و لختی خان خیهو را از این رفتار و شیوه تهدید کند و به وعد و وعید و بیم و امید او را بر سلوک و مسلک آباء و اجداد مستقیم دارد.

فرستاده او را مخلع ساخته، مرخص داشتند و در حضور از رد آسرای خراسان به فرستاده او حکمی صریح صادر شد و من بنده به همراهی او به سفارت معین شدم و استدعای هدیه به جهت خان خیهو کردم. تفنگی دو لوله دنگی و طپانچه‌ای فرنگی و ساعتی طلا به من بنده سپردند که به نام خود از جانب خویش بدو تعارف و ره آورد دهم، نه دیگر در فرمان شاهانه نگاشتند و نه ارسال آن را از جانب سلطان ایران روا داشتند.

به حکم شاهنشاه ایران مخلصم کردند و قریب به یک دو

هزار تومان به جهت مخارج سفارتم دادند و به حضور رفته مرخص شدم و فهرس التواریخی مختصر که نگاشته بودم به حضور آوردم. و چون به خدمت جناب جلالت مآب امیر کبیر رفتم تمامت سپارش را به یک مصراع فردوسی که نگارش می‌یابد، مختصر کرد که:

فرستاد باید فرستاده‌ای

[درون پیر فکر و برون ساده‌ای]

گفتم: بلی. فرمود: البته

شنیده‌ای سفارت مرا در ارزنة الروم.

گفتم: آری. گفت: نیکو برو دانا

بازگرد که موکب اعلیحضرت

شاهنشاهی بر قصد سفر عراق در

اهتزاز است، و زمان سفارت زیاده از

فرود کرد ز دامن کوهرست  
خود آفرید دست بنده‌نیت  
چه خود آفرید دست آفر خود  
فرود کرده دارست بی پروا  
بهر مسرت چه بیت زیاکهن  
در او سر چه گفته و گویم  
ز دریا چون توان بسان کرد  
نه انیسم دریا و در انیسم موج  
نه بنیم باد و وز از انیسام  
بر آب ارچین آس داراناس  
بهر دیده یاد اسباب مانده  
شب در روز بنده اندر سپهر  
برافراز بنیسه بی چشم مرد  
و کوفی که در بیت آراسته  
دیبا که گنج مشک و بنس  
دیبا طبع شرح کسب زده باز  
و اینگون نزد بارتب درین  
ستاره با حال کوسندگان  
که هستم امین شتاب خیر  
از او جبرم زین هم سس  
لک بهیت سرگشته در دهنش

سر آمان مسرگانه با بکار  
که او را خود آغاز و انیسام  
یکبیر و اندیشه شد در خیال  
اگر پیش از دانش ارغزل و جان  
از او بجز حیران و سرگشته اند  
بهر ماهر اندر شناسا بنیس  
در انیسام هر کس که کنی است  
که این راه و سرور همرد  
در انیسام هر کس که کنی است  
که از او بجز او خدا گاه نیست

مرد

سه ماه نباید که همت بلند ما را نعمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ در مرآت خاطر شاهنشاهی جلوه گر است.

### [سواد فرمان]

این است سواد دستوری که امیر به عنوان مرحوم هدایت صادر کرده:

منظور و مقصود ما از مأموریت آن عالیجاه برای اطلاق اسرای مسلمانان و منع آنها از بیع و شرای بندگان خداست که می باید کمال جد و جهد در این باب به عمل آورد و هر قدر بتواند مسترد ساخته با خود بیاورد. صراحتاً به خان جلالت نشان خیوق اظهار دارد از آنجا که به مقتضای جهت جامعه اسلامی و مقتضای آیه شریفه (و جعل بینکم مودة) سلم اسلام و امن ایمان را ملحوظ خواستیم به طور خوشی ماده بغض و معاندت فی مابین مسلمین مرتدع شود. اول به ارسال رسل و رسائل دوستی آمیز و پیغامات محبت انگیز به دفع و اطلاق اسرای مسلمانان و منع بیع و شرای اهل قبیله و قائل کلمتین طیبتین شهادتین که موافق حدیث: «من قال لاله الا الله حص ماله و دمه» مخالف قانون شرع شریف و منافی احکام ملت منیف پردازیم و نخواستیم که دماء مسلمین ریخته شود. اگر خان جلالت بنیان خوارزم به قدم صدق و صفا و وفاق و وفا پیش آمد و به اطلاق اسراء و رفع بدع سابقه به جمیع ایالات و ولایات خود حکم داد. قاعده شرع و قانون خیر خواهی را رعایت خواهند کرد و اگر مثل سابق به اسر و نهب اسرای مسلمین بنا را به طفره و اهمال و دفع الوقت و تفریق و نفاق مابین مسلمین گذارند موافق آیه شریفه «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» آنوقت بر اولیای دولت لازم می شود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنها را به هر طور که اقتضا نماید بکنند و به مقام چاره جوئی برآیند، و نیز آن عالیجاه می باید زیاده از یک ماه در خیوق معطل نشود<sup>۳</sup> و مراتب مسطوره را حالی نموده. خدمات خود را انجام داده. اسراء را مطلق العنان ساخته با خود بیاورد، و نیز مأمور است که روزنامجات از روز مأموریت الی معاودت و شرفیابی آستان مهر لمعان را مفصلاً نوشته با شرح و بسط تمام از وقایع اتفاقیه و اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات و سرکردگان و ریش سفیدان آنها را کاملاً نوشته با خود بیاورد که آن عالیجاه از عموم آن با اطلاع باشد و هر چه سؤال

شود، از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد.

حرر فی شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۶۷ هـ

حاصل یک قسمت از این دستور حکیمانه امیر در باب نوشتن روزنامه سفر و تفصیل وقایع آن و اسامی بلاد و آبادیهای سر راه و تعیین فواصل آنها اسامی سرکردگان و ریش سفیدان، کتاب بسیار نفیسی شده است که آن را مرحوم هدایت مطابق همان دستور به نام سفارت نامه خوارزم تألیف کرده و آن را شارل شفر مستشرق معروف فرانسوی موقعی که در استانبول منشی سفارت فرانسه بوده، به چاپ حروفی نستعلیق در سال ۱۲۹۲ قمری به طبع رسانده و با ترجمه و حواشی در پاریس منتشر ساخته است. در مقدمه این کتاب، مرحوم هدایت در باب سفارت خود چنین می نویسد:

آنانیاز محرم از جانب محمد امین خان خوارزمشاه بعضی هدایا آورده و این بنده ناقابل مأمور به خوارزم شدم، بعد از رخصت انصراف از آستان آسمان مظاف اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه گیتی پناه الناصرالدین الله خاقان عصر ابوالنصر سلطان ناصرالدین شاه قاجار. خلد الله سلطانه و ملکه و اجری فی بحار السلطنة فلکه. به حکم رسم زمان نقل به باغ خارج شهر که در قریه دولاب است و نام آن باغ جنت به اجازت صاحبش حاجی سید عبدالله طهرانی نزول آمدم و آن روز سه شنبه پنجم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۷ هـ. بود و در عمارت فوقانی آن جنت ثانی به سر رفت. در تدارکات مسافرت که نقصانی بود صورت اکمال یافت و انتظار رفیق راه و فرستاده خان جلالت نشان خوارزمشاه را می کشیدم که تهیه سفر خود را دیده از شهر برآید...

سه روز گذشت و چهارم روز آمد و فرستاده امیر بخارا، نورمهدی که به دولت روم رفته بود و باز آمده عزم بخارا داشت به خدمت سرکار جناب جلالت مآب امیرکبیر اتابک اعظم و صدر معظم مدظله العالی معروض کرده بود که به اتفاق ما به خوارزم آید و از خیوق به مقصد گراید، همانا در رایش انحرافی روی داد و به فسخ عزیمت افتاد...

در روز ششم و هفتم و هشتم که به انتظار می گذشت به اجتماع اسباب و وداع احباب و اصحاب روزی به شبی، شبی به روز آوردیم...

روز شنبه نهم بعد از صرف ناهار عزم سواری کردیم...

مدت این سفر با وجود دستور صریح امیر که نباید بیش از سه ماه طول بکشد لابد به علت اینکه در این مدت نتایج مقصود حاصل نشد، بیش از شش ماه طول کشید و موقعی که رضاقلی خان هدایت به طهران رسید، امیر کبیر از صدارت معزول و به کاشان تبعید شده بود.

مرحوم هدایت خود در اواخر سفارت نامه خوارزم چنین می‌نویسد:

علی الجمله در این شهر که من بنده به سفارت خوارزم و استمالت خان خویه رفته بودم، حضرت شاهنشاه ایده‌الله بفتح و النصر به یورش و تماشای بلاد عراق سفر فرموده بود. همانا در این اسفار از شیوه ملازمت و طریقه مواظبت - امیر نظام میرزا تقی خان فراهانی - غباری برآینه ضمیر حضرت خاقانی برنشسته او را در مقام وزارت و مرتبه امارت جسور و غالی یافته به مدلول السلطان کالاسد بروی آشفته، در نوزدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۸<sup>۴</sup> رقم عزل بر صفحه حالش کشید و او را ناچار در کنج عزلت و زاویه عطلت بی بند و قید و نگهبانی عمر و زید محبوس و از هستی خود مأیوس بماند.

### پی‌نوشت

۱. مقاله مذکور در سه شماره از فصلنامه کتاب، تشریح کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با عنوان مشترک «ماوراء النهر در منابع ایرانی» و عنوانهای فرعی: معرفی منابع ایرانی (شماره ۴۰ فصلنامه)؛ تاریخ سیاسی نظامی (ش ۴۱)؛ تاریخ دیپلماسی ایران و ماوراء النهر (ش ۴۲) به چاپ رسید.
۲. واژه کارگزار در دوره قاجار به کارکنان وزارت امور خارجه در ایالات و ولایات ایران اطلاق می‌شد. نگارنده واژه کارگزار را به مفهوم شخصی که عهده‌دار امری در دولت بوده به کار برده است.
۳. معلوم می‌شود که ابتدا تصمیم امیر بر این بوده که این سفر یک ماه بیشتر طول نکشد ولی چون بعد دیده است که یک ماه کافی نیست مدت آن را سه ماه قرار داده.
۴. در متن چاپی سفارت نامه خوارزم سنه ۱۲۶۹ دارد و این اشتباه است. امیر در روز پنجشنبه نوزدهم محرم ۱۲۶۸ معزول و در ۲۵ آن ماه به کاشان تبعید و در جمعه هفدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام فین به قتل رسید.

(اصح مرمی السیرین بتضایات و ابراهیم تاریخ طبع کتاب مختصراً است)	
خداوند جهان بخت و اقبال	تدوین و تصحیح امیر کبیر
سرانجام مستور را پیش خوانند	مطبع و نشر در تهران
شماره ۱۲۶۸	
مثلاً در هر دو سال این ام دی	
در ایام شرف انجام یا کوش	روایح یافت هر کار تریا
خود سوا کارگاه طبع و کوش	تدوین و نشر در طهران
از خط نسخ و خط در کتب	
عروفت هر شکل کشته تریا	
در هر رخ را حیرت گرفت	از این تریب و من حیرت نرا
چون کین شیدین بطرز مطبوع	کتابت مستطاب میرزا
بناب شکر صاحب قدر و همت	
چون فاضل کرد طبع و نشر و همت	
لله فی کتب تاریخ بعین	ستار کتاب مطبوع و رعنا
	۱۲۶۸

تاریخ آذربایجان به مفضل  
 او ترو زودت از ماوراء النهر  
 سر اصدای خرد درین رخ  
 تن نهاد دار ابرسر دار

فصلهای ایرانیست درین میرزا خاقانی فاکت ایران: اولی نظر مسدود  
 خوارزمشاه جانیز ستارنی حکما شده مشا به المذکی و قوامت غرس  
 و دشمنی راه و دیار اولدنی عاقبت عبیر سفر - بی عادی مع و کالیف  
 ایستخرا اولدنی اشو مغار ساند فراتر ای نظره هر خدی معارفت عنوان  
 ولی العت بی آستان اسماعیل پاشا بر آستانه پاشا اقدوز  
 حضرت ترکست سایه بیزیر اندیرا نوزده شهر آفاق اولان بولان  
 مطبوعه پارسه هادرس شریز در هر دو سیه شرف جبار بکت  
 و متون منقوشه حسن یک اندیک نظارت معارفت طابت  
 در نقش مجری اندیک و کات حسن و تقسوی  
 دارا صینین اندیکت لاطحه و قفا. و انظار کیری  
 منقذ زاده مجرب کتبنا عنک تصحیح جانیز سید  
 یک ایگور طفاان ایی سنه هر یک سنک  
 قرم المرامی و اسطنه طبع و تمثیل  
 اولدند

س